پژوهش‌نامه اسلامی حقوق/ سال هفتم / شماره دهم / ۶۳-۸۰

تحلیل عوامل جرم‌شناختی گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر در افغانستان

فاطمه موسوی[۱]

چکیده

جوانان و نوجوانان کلیدی‌ترین قشر جامعه هستند و در پیشرفت و ترقی و یا سقوط یک جامعه جایگاه اساسی دارند. این گروه از افراد، در قبال آموزش صحیح یا انحراف، انعطاف‌پذیرند و به همان میزان که در ترقی جامعه مؤثرند ممکن است در معرض خطرات گوناگون قرار گیرند. این مسئله در افغانستان که از حیث شرایط مکانی و اقتصادی، با پدیده قاچاق مواد مخدر مواجه است، اهمیت زیادی دارد. پژوهش حاضر با روش تحلیلی- توصیفی به تحلیل جرم‌شناختی عوامل گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط به مواد مخدر در افغانستان پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد، فقر و بیکاری نوجوانان، نبود فرصت‌های شغلی، کمبود حمایت‌های خانوادگی، فشارهای اجتماعی، ضعف فرهنگی، سیاست‌های ناکارآمد در قبال مبارزه با موادمخدر، نداشتن اطلاعات کافی، مشکلات روانی مانند افسردگی، اضطراب، دسترسی آسان به مواد مخدر و مهاجرت از مهم‌ترین عوامل گرایش نوجوانان به مواد مخدر در افغانستان است.

کلیدواژه‌ها: نوجوانان در افغانستان، جرم، عوامل جرم‌شناختی دوره نوجوانی، جرم در افغانستان، مواد مخدر.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

۱. مقدمه

مواد مخدر و جرایم مرتبط با آن، از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین چالش‌هایی هستند که در حال حاضر تمام جوامع با آن مواجه‌اند. بدیهی است با توجه به آثار زیان‌بار مصرف مواد مخدر بر جسم و روح انسان، اغلب در همه کشورها استفاده، تولید، نگهداری و فروش آن جرم‌انگاری شده است. به‌دلیل وابستگی اقتصادی کشور افغانستان به درآمد ناشی از مواد مخدر، این کشور از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان مواد مخدر در جهان به‌شمار می‌رود. عوامل مذکور موجب می‌شوند تا کشور افغانستان بیش از سایر کشورها در معرض ارتکاب جرایم مرتبط با مواد مخدر قرار گیرد. افزون بر عوامل جغرافیایی و اقتصادی در افغانستان، بررسی جرم‌شناختی علل گرایش به مواد مخدر به‌مثابه یک انحراف و رفتار نابهنجار در جامعه حائز اهمیت است و بررسی علل اصلی گرایش به مواد مخدر، در تبیین راهکارها و کاهش آمار این دسته از جرایم نقش اساسی خواهد داشت. (صفاتیان، ۱۳۹۳، ص ۴۴)

در میان مرتکبین جرایم مرتبط با مواد مخدر، نوجوانان به‌دلیل شرایط خاص روحی در سنین بلوغ، تأثیرپذیری بسیار از محیط اجتماعی و گروه همسالان و برخی مشکلات خانوادگی، بیشتر در معرض خطر ارتکاب جرایم مرتبط با مواد مخدر قرار دارند. نوجوانی دوره‌ای بسیار حساس، قابل تأمل و کلیدی در زندگی هر فرد است که با تغییرات فیزیکی، روانی و اجتماعی همراه می‌باشد. در این مرحله از زندگی، نوجوانان با چالش‌ها و مشکلات متعددی روبه‌رو هستند که بر رفتار آنها تأثیر زیادی می‌گذارد. یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی که در این مرحله بروز پیدا می‌کند، گرایش به رفتارهای منحرفانه، از جمله مصرف مواد مخدر است. ازاین‌رو، پژوهش حاضر در پی پاسخ به این پرسش اساسی است که مهم‌ترین عوامل گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر در افغانستان چیست؟

ازآنجایی‌که جوانان و نوجوانان پیکره یک جامعه زنده و اثرگذار را تشکیل می‌دهند و آسیب‌ها و مشکلات آنها به محیطی که با آن در ارتباط هستند نیز مربوط می‌شود، بنابراین، گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر می‌تواند عواقب جدی و خطرناکی برای خانواده و اجتماع

داشته باشد. این موضوع می‌تواند به بروز مشکلات خانوادگی، تنش‌های اجتماعی و کاهش تعاملات مثبت اجتماعی منجر شود. در واقع، این پژوهش با شیوه تحلیلی ـ توصیفی، به دنبال درک عمیق‌تر از رفتارهای نوجوانان و زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مرتبط با این معضل اجتماعی است و نتایج آن می‌تواند به توسعه نظریه‌های جدید در حوزه جرم‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی کمک کند و مبنایی برای تدوین سیاست‌ها و برنامه‌های پیشگیرانه در سطح ملی و محلی باشد.

۲ . عوامل درونی گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط به مواد مخدر

۲– ۱. عامل سن

در جرم‌شناسی، رهیافت‌های رشد مبتنی بر سن بیان می‌کنند که ارتکاب جرم در دوران زندگی افراد، از یک مرحله سنی به مرحله سنی دیگر یکسان نبوده و قابل تغییر است و در صورت عدم پیشگیری درست، می‌تواند به رفتارهای دائمی تبدیل شود. وجود نشانه‌های بزه‌کاری در سنین نوجوانی اگر با کارکردهای اجتماعی ضعیف و تربیت نادرست همراه باشد، می‌تواند منجر به خودپنداری منفی شود. رشد و نمو در خانواده‌ای نابسامان و متزلزل و در جوار والدین مستبد و کنترل‌کننده، یکی از عوامل انتقال جرم از نسلی به نسل دیگر است. (عابدینی، ۱۳۹۷، ص۱۱۹) در افغانستان، سنین ۱۵ تا ۳۰ سالگی گروه سنی پرخطر در زمینه مصرف مواد مخدر و جرایم مرتبط با آن است. بسیاری از جوانان به‌دلیل فشارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به مصرف مواد مخدر و جرایم مربوط به آن سوق داده می‌شوند. دوره نوجوانی یکی از حساس‌ترین دوره‌ها برای ابتلا به این جرایم است؛ در این دوره، نوجوانان تحت تأثیر گروه همسالان و گروه‌های اجتماعی قرار گرفته و به انحراف کشیده می‌شوند. در مناطقی مانند هلمند و قندهار، به علت کشت و تولید مواد مخدر، گرایش بیشتر نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر مشاهده می‌شود؛ زیرا در این مناطق، نوجوانان به‌دلیل فقر و بیکاری، برای جمع‌آوری شیره تریاک و نقل‌وانتقال آن استخدام می‌شوند و در دام این مواد اسیر می‌گردند. در شهر لشکرگاه، مرکز هلمند به‌ویژه در

مناطق حاشیه‌ای و خیابانی، بسیاری از نوجوانان معتاد دیده می‌شوند. این افراد اغلب در شرایط سختی زندگی می‌کنند و از خانواده و جامعه خود جدا شده‌اند. برخی از آنها به‌دلیل عدم دسترسی به درمان، به زندگی در خیابان‌ها ادامه می‌دهند و به طور کلی از خانواده و اجتماع طرد شده‌اند. (گزارش سازمان ملل متحد، ۱۳۹۹)

۲– ۲. عامل جسمی

علل جسمی یا فیزیولوژیکی نقش مهمی در گرایش نوجوانان به اعتیاد و جرایم مرتبط با مواد مخدر ایفا می‌کنند. در دوران نوجوانی، مغز به تکامل نهایی خود نرسیده است و ناحیه‌هایی از آن، مانند قشر پیشانی که مسئولیت کنترل تکانه و قضاوت را بر عهده دارد، در حال تکامل است. این موضوع بر رفتارهای تکانشی و تصمیم‌گیری اثر زیادی دارد و می‌تواند به تصمیم‌گیری‌های غلط منجر شود. در این دوره، سیستم پاداش مغز بسیار قوی و مقتدرانه عمل می‌کند. این عملکرد می‌تواند نوجوانان را به سمت تجربیات جدید و هیجان‌انگیز و استفاده از مواد مخدر سوق دهد. مصرف مواد مخدر باعث تغییرات شیمیایی در مغز شده و به وابستگی به مواد مخدر منجر می‌شود. (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۲) یکی دیگر از عوامل جسمانی که ممکن است نوجوانان را به جرایم مرتبط با مواد مخدر وادار نماید، مشکل تروما می‌باشد که این عامل به‌طور فزاینده در افغانستان قابل مشاهده است؛ زیرا افغانستان در سال‌های متمادی با جنگ و خشونت مواجه بوده و مردم آن در معرض سوءاستفاده و آزار جسمی و روانی بوده‌اند. به علت این مشکلات، تعداد قابل ملاحظه‌ای از نوجوانان برای رهایی از این معضل و مقابله با دردهای شدید، از مواد مخدر به‌جای مسکن استفاده می‌کنند. همچنین، سوءتغذیه یکی از مشکلات اساسی است که بر سلامت جسمانی و روانی نوجوانان تأثیر می‌گذارد. کمبود ویتامین‌ها و مواد معدنی باعث مشکلات شناختی و افسردگی می‌شود و نوجوانی که به سوءتغذیه مبتلاست، ممکن است برای بهبود احساسات منفی یا افزایش انرژی خود به استعمال مواد مخدر روی آورد. براساس تحقیقات و گزارش‌هایی که توسط محققان و جامعه جهانی انجام شده است، این مشکلات در افغانستان به کثرت وجود دارد؛ کشوری که از نظر اقتصادی فقیر و وابسته به کشورهای خارجی است و

عواملی همچون جنگ و مداخله بیگانگان، عدم اتحاد و همدیگرپذیری، بی‌سوادی، مهاجرت و تبعیض به‌صورت گسترده، سبب انحراف نوجوانان و گرایش آنان به جرم و از جمله جرایم مرتبط با مواد مخدر شده است (گزارش جهانی سازمان ملل متحد درباره مواد مخدر در افغانستان، ۱۳۹۸).

۲– ۳. عامل روانی

شخصیت، به‌عنوان رکن ثابت رفتار فرد، ساختاری پویاست که به‌صورت گام‌به‌گام در دوران زندگی افراد شکل می‌گیرد و با شرایط مختلف تغییر می‌کند. مطالعه‌ای که درباره شخصیت بزه‌کاران صورت گرفته است، نشان می‌دهد که آنها از نظر روحی دارای مقاومت پایینی بوده و به‌راحتی درهم می‌شکنند و بزه و رفتارهای تکانشی، فرار از مدرسه، دروغ‌گویی، استعمال مواد مخدر و... را از خود نشان می‌دهند. همچنین، اختلالاتی مثل بی‌قراری، وسواس، انزواطلبی، توهم، منفی‌بافی، تعدد شخصیت، هیستری، پرخاشگری و اختلال شخصیت ضداجتماعی، باعث می‌شود افراد از همان سنین به جامعه‌ستیزی و ارتکاب جرم تمایل پیدا کنند. (دفتر سازمان ملل متحد، گزارش، ۱۳۹۸) افغانستان با سابقه جنگ و ناامنی، بی‌ثباتی‌های زیادی را برای مردم و به‌ویژه قشر جوان و نوجوان ایجاد کرده است. در افغانستان، تعداد زیادی از نوجوانان به‌دلیل خشونت‌های ناشی از جنگ و ناامنی و قرار گرفتن در محیط‌های پرتنش، به اختلال استرس پس از سانحه (PTSD)، اضطراب فراگیر و افسردگی دچار شده‌اند. فقدان والدین یا اعضای خانواده، احساس تنهایی و بی‌پناهی، بی‌خانمانی و مرگ عزیزان، نوجوانان را واداشته است تا به مواد مخدر و جرایم مرتبط با آن روی بیاورند. فقر شدید در افغانستان، نه‌تنها دسترسی به نیازهای اولیه را محدود می‌کند، بلکه باعث فشارهای روانی مداوم و شدید بر نوجوانان می‌شود. این فشار می‌تواند محرکی برای فرار از واقعیت از طریق مصرف مواد مخدر عمل کند. همچنین، نوجوانانی که قادر به تأمین نیازهای اساسی خود نیستند، احساس شرم و ناکامی می‌کنند و برای مقابله با آن، مواد مخدر را برمی‌گزینند. (عابدینی، ۱۳۹۷، ص۱۲۱)

جنگ و ناامنی، آثار ویران‌کننده‌ای بر مردم افغانستان بر جای گذاشته است که باعث

فروپاشی ساختار خانواده، مهاجرت و همچنین کاهش نظارت والدین بر نوجوانان شده است. در مطالعه‌ای که توسط سازمان جهانی بهداشت (WHO) درباره سلامت روانی در افغانستان انجام شد، نشان داده شد که بسیاری از نوجوانان در مناطق جنگ‌زده، مانند هلمند، قندهار، فراه و زابل، دچار اختلالات روانی هستند و جرایم مرتبط با مواد مخدر نیز در این استان‌ها بیشتر است؛ این مطالعه نشان داده است که حدود ۶۰ درصد از نوجوانانی که به مراکز درمانی مراجعه می‌کنند، سابقه اختلالات روانی دارند (سازمان جهانی بهداشت، ۲۰۲۱).

۳. عوامل بیرونی گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط به مواد مخدر

۳– ۱. عامل اجتماعی

جایگاه جغرافیایی کشور افغانستان و تولیدکننده مواد مخدر بودن آن، یکی از عوامل اساسی گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر در افغانستان است. کشت تریاک (خشخاش) در افغانستان نسبت به سایر نقاط جهان به‌شدت بالاست و اکثر کشاورزان برای امرار معاش، به کشت مواد مخدر روی می‌آورند. این امر باعث می‌شود مواد مخدر به‌راحتی در دسترس مردم و نوجوانان قرار گیرد و آنان را در دام این مواد گرفتار کند. با توجه به بالا بودن تولید مواد مخدر در افغانستان و وضعیت بحرانی حاکم بر آن، میزان جرایم مرتبط با مواد مخدر در میان اقشار مختلف مردم افغانستان، به‌ویژه نوجوانان، بسیار بالاست. در دسترس بودن مواد مخدر در افغانستان باعث افزایش اعتیاد و سایر جرایم مرتبط با آن شده است و با افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر، تعداد مصرف‌کنندگان نیز افزایش پیدا کرده است. در بسیاری از مناطق روستایی و حتی حاشیه‌نشین شهرها، فروپاشی ساختار خانواده به‌دلیل اعتیاد والدین، مهاجرت اجباری یا مرگ ناشی از جنگ، نوجوانان را بدون نظارت و حمایت رها کرده است. برای مثال، نوجوانی که پدرش معتاد یا کشته شده و مادرش ناچار به انجام کارهای سخت روزمزدی است، بیشتر وقت خود را در کوچه و بازار می‌گذراند و تحت تأثیر همسالانی قرار می‌گیرد که در توزیع یا مصرف مواد مخدر نقش دارند؛ این هم‌نشینی به‌تدریج رفتارهای پرخطر را برای او عادی می‌کند. (زارع شاه‌آبادی و فیروزی، ۱۴۰۱، ص ۱۰۹ـ۱۳۴)

اسلام همواره بر وجود محیطی سالم و هم‌راستا با آموزه‌های دینی تأکید نموده است تا آن محیط از جرم و انحرافات به دور باشد. (مظاهری، ۱۳۹۵، ۱۴۶/۱) برخی از جرم‌شناسان نیز عوامل محیطی را بر ارتکاب جرم مؤثر می‌دانند و معتقدند که بزه‌کاری، نتیجه واگیری اجتماعی است. این نظریه توسط ساترلند بیان شده است. او معتقد است که محیط و اجتماع یک اصل است، ولی بزه‌کاری، همانند سایر پدیده‌ها، یک موضوع اجتماعی است؛ به این معنا که اگر زمینه ارتکاب جرایم فراهم نشود، جرم نیز به وجود نمی‌آید و بالعکس، اگر در محیط، زمینه ارتکاب جرایم مهیا باشد، بدون شک ارتکاب نیز رخ می‌دهد (حاجی ده‌آبادی، ۱۴۰۳، ص ۸۷). لاکاسانی، استاد پزشکی قانونی در فرانسه، بر این باور است که مجرم یک قربانی بیچاره نظام اجتماعی است که کاستی‌ها و نواقص جامعه او را بزهکار کرده است و از این نظر، جامعه مسئولیت دارد، نه مجرم (حاجی ده‌آبادی، ۱۴۰۳، ص ۱۲۲). او همچنین معتقد است که مجرم به‌مثابه میکروب است که در محیط مناسب قابل کشت می‌باشد؛ بنابراین در هر محیطی که امکان گسترش آن زیاد و مناسب باشد، رشد و نمو می‌کند. در افغانستان نیز، به دلایل گوناگون، از جمله بیش از چهار دهه جنگ، ناامنی، فقر، بی‌ثباتی و بی‌سوادی، نظام کشور و محیط اجتماعی دگرگون شده و تعداد بسیاری از نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر و سایر انحرافات کشانده شده‌اند.

اولین محیطی که فرد در آن قرار می‌گیرد، خانواده است. خانواده نقش ارزنده‌ای در تحول و تمدن اجتماع دارد. تحقیقات نشان داده است که خانواده در تربیت اطفال و نوجوانان نقش اساسی و عمده دارد؛ زیرا خانواده اولین معلم فرزندان بوده و رفتار خانواده در تربیت آنان نقش اساسی ایفا می‌کند. بدون تردید، پدر و مادر نقش کلیدی در تربیت فرزندان خود دارند و نحوه تربیت آنان در تحکیم پایه‌های خانواده و اجتماع، امری انکارناپذیر است. (قمی کاهریزی و نقدی دورباطی، ۱۴۰۰، ص۴۹) به باور آلبرت باندورا، افراد فقط از طریق تجربه مستقیم، مانند پاداش و تنبیه، یاد نمی‌گیرند، بلکه از طریق مشاهده رفتار دیگران و پیامدهای آن نیز یادگیری صورت می‌گیرد. این نظریه، به‌ویژه در توضیح رفتارهای پیچیده انسانی، مانند اعتیاد، پرخاشگری و الگوهای اجتماعی، کاربرد دارد. نوجوانان تحت تأثیر الگوهای نادرست خانواده مرتکب جرم می‌شوند. والدین به‌عنوان الگوی رفتاری فرزندان خود می‌توانند تأثیر بسیاری بر رفتار آنان داشته باشند و شخصیت فردی و اجتماعی

فرزندان خود را شکل دهند. بدون شک، یک خانواده سالم باید دارای اعضای سالم و روابط سالم باشد و هرگونه اختلال در این زمینه می‌تواند زمینه را برای انحرافات روحی و جسمی فرزندان و سایر اعضای خانواده فراهم کند. توجه نکردن والدین به نوجوانان، رفتار نامناسب و تحقیرآمیز با آنان و همچنین اعتیاد والدین، از عوامل تأثیرگذار بر نوجوانان و جوانان است که بسیاری از آنان را به جرایم مرتبط با مواد مخدر، به‌ویژه اعتیاد، می‌کشاند. (یحیی‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۳۰)

تنش‌های خانوادگی، مانند طلاق، زندگی نوجوانان با نامادری یا ناپدری، از بین رفتن احترام در خانواده در اثر تنش‌های خانوادگی، سخت‌گیری‌ها و تنبیه بدنی، ملامت‌ها و سرزنش‌های زیاد و مستمر، منحرف بودن پدر و مادر، بی‌سوادی والدین، اعتیاد والدین و... از جمله عواملی هستند که در گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر نقش عمده‌ای دارد. سطح تحصیلات نیز نقش مهمی در جامعه، خانواده و تربیت فرزندان دارد. بی‌سوادی و کم‌سوادی عامل بسیاری از مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی است. بدیهی است والدین باسواد، در مقایسه با والدینی که هیچ سوادی ندارند، در رویارویی با مسائل اجتماعی و خانوادگی، عملکرد بهتری دارند و این مسائل را به نحو احسن حل می‌کنند. والدین باسواد می‌توانند با استفاده از روش‌های علمی و دقیق، در تربیت سالم فرزندان خود نقش اساسی ایفا کنند و بر آنان نظارت داشته باشند. آنان با شناخت مسائل و نیازهای زندگی خود، شرایط مناسب را از نظر مادی، معنوی و عاطفی ایجاد می‌کنند. اکثر تحقیقات نشان داده است که بیشتر معتادان و مجرمان مواد مخدر، والدین بی‌سواد یا کم‌سواد دارند. طبق آمار، ۶۴ درصد پدران افراد معتاد و مجرمان مواد مخدر، و ۸۳ درصد مادران این افراد، بی‌سواد هستند و علاوه بر آن، ۵۱ درصد مجرمان مواد مخدر نیز خودشان بی‌سواد هستند. (محمدی و همکاران، ۱۳۹۷، ص ۲۱)

به دلیل سنتی و مردسالار بودن جامعه افغانستان، تعداد بسیاری از مادران حتی سواد خواندن و نوشتن ندارند و این وضعیت در اکثر نقاط افغانستان پذیرفته‌شده و به فرهنگ رایج تبدیل شده است. این عامل سبب شده است نوجوانان آگاهی درستی از عواقب این پدیده پیدا نکنند و آسیب‌پذیرتر شوند. (ناصری، ۱۳۹۹، ص ۱۷) بسیاری از نوجوانان افغان به‌دلیل فقر، ناامنی یا نبود مدرسه در محل زندگی، از تحصیل بازمی‌مانند. برای مثال، در استان‌های جنوب‌غربی افغانستان،

مانند هلمند، قندهار، نیمروز، فراه، زابل و...، به علت بسته بودن مدارس، تعداد انبوهی از جوانان و نوجوانان مجبور به ترک تحصیل شده‌اند و از سوی دولت و خانواده، گزینه مناسبی برای جایگزینی آن ارائه نشده است. بنابراین، نوجوانی که به‌دلیل بسته شدن مدرسه یا ناتوانی خانواده در تأمین هزینه‌های تحصیل، ترک تحصیل کرده است، بخش عمده‌ای از زمان خود را بدون هدف مشخص می‌گذراند. این خلأ آموزشی و زمانی، زمینه پیوستن او به گروه‌هایی را فراهم می‌کند که در فعالیت‌های مرتبط با مواد مخدر فعال هستند (عالمی، ۱۳۹۷، ص ۲۲-۲۵).

مهاجرت یکی دیگر از پدیده‌های مهم اجتماعی است که می‌تواند تأثیرات مختلفی بر جوامع مهاجرپذیر از سوی کشورهای مهاجرفرست داشته باشد. در بیشتر موارد، مهاجرت می‌تواند فرصت‌های خوبی برای مهاجران ایجاد کند، ولی در عین حال، مشکلاتی را نیز در پی دارد که ناشی از عدم انطباق اجتماعی و فشارهای اقتصادی و فرهنگی واردشده بر فرد مهاجر است. مهاجرت، به‌ویژه مهاجرت‌های بین‌المللی، اغلب با تغییرات اساسی و عمده در ابعاد محیط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی همراه است و گاهی علاوه بر این عوامل، عوامل دیگری نیز وجود دارند که موجب می‌شوند نوجوانان به رفتارهای نابهنجار روی آورند. این مشکلات می‌توانند در جامعه مهاجرپذیر به تشکیل گروه‌های ناباب و شبکه‌های مجرمانه منجر شوند که جرایم مرتبط با مواد مخدر را تسهیل می‌کنند.

مهاجرت، اغلب با احساس تنهایی، افسردگی و انزوا همراه است. مهاجران ممکن است برای رهایی از این مشکلات به مواد مخدر گرایش پیدا کنند و مهاجرانی که در جوامع مهاجرپذیر با مشکلات اقتصادی روبه‌رو هستند، به جرایم مرتبط با مواد مخدر، از جمله تأسیس شبکه‌های مجرمانه، قاچاق و حمل مواد مخدر، روی آورند. افغانستان به دلایل سیاسی، نبردهای داخلی و خارجی طولانی‌مدت و مشکلات اقتصادی، به کشوری مهاجرفرست تبدیل شده است و این عوامل تا حد زیادی به این مشکل افزوده است. مهاجرت به کشورهای همسایه، به‌ویژه ایران و پاکستان، به‌دلیل داشتن مرزهای مشترک، بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. مهاجران افغانستان، به‌ویژه نوجوانان، در این کشورها به‌دلیل فشارهای اقتصادی و اجتماعی، بیشتر در معرض جرایم

مرتبط با مواد مخدر قرار می‌گیرند و برای فائق آمدن بر این مشکلات، به ارتکاب جرایم مرتبط با مواد مخدر روی می‌آورند (زارع و فیروزی، ۱۳۹۴).

۳– ۲. عامل اقتصادی

علل اقتصادی در گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر نقش مهمی ایفا می‌کند. در کشور افغانستان، که با فقر گسترده، بیکاری و نابرابری‌های اقتصادی زیادی مواجه است، نوجوانان، به‌ویژه در مناطق روستایی و محروم، با چالش‌های جدی برای تأمین نیازهای اولیه خود روبه‌رو هستند. این شرایط اقتصادی نامناسب، احساس ناامیدی و بی‌هدف بودن را در میان جوانان تقویت می‌کند و بسیاری از آنان را به سمت فعالیت‌های غیرقانونی سوق می‌دهد. رابطه میان فقر و جرم، یکی از اساسی‌ترین موضوعات در جرم‌شناسی است. اگرچه فقر به‌خودی‌خود سبب ارتکاب فرد به جرم نمی‌شود، اما به‌مثابه یک عامل خطر قوی و بسترساز، شرایطی را ایجاد می‌کند که احتمال وقوع جرم را به‌شدت افزایش می‌دهد. (عابدینی، ۱۳۹۷، ص۱۲۱)

براساس نظریه‌های جرم‌شناسی، جامعه همگان را به اهداف مشترکی مانند پول، موفقیت و مصرف‌گرایی ترغیب می‌کند، اما وسایل دستیابی قانونی به این اهداف به‌صورت ناعادلانه توزیع شده است. در نتیجه، افرادی که به‌دلیل فقر و محرومیت‌های ساختاری به این وسایل دسترسی ندارند، دچار فشارهای روانی می‌شوند. این فشارها می‌تواند به نوآوری، مثل یافتن راه‌های غیرقانونی همچون دزدی یا قاچاق برای رسیدن به اهداف، منجر شود. از طرف دیگر، افراد به‌صورت عقلانی هزینه‌ها و فواید یک عمل را می‌سنجند. برای یک فرد فقیر، فایده جرم، مانند پول حاصل از دزدی، فروش مواد مخدر یا تولید مواد مخدر، بسیار بالا و حیاتی است و فرد می‌تواند با سنجش و سبک‌سنگین کردن هزینه ارتکاب آن، دست به این کار بزند. همچنین، فقرا و گروه‌های محروم، بیشتر تحت نظارت و کنترل نهادهای رسمی، مانند پلیس، قضات و...، قرار می‌گیرند؛ به همین دلیل، احتمال برچسب خوردن آنان نیز بالاتر است. اگر فردی در جامعه به‌عنوان مجرم برچسب بخورد، این هویت جدید را درونی می‌کند و برای توجیه آن، احتمال ادامه رفتار مجرمانه بیشتر می‌شود. فقر باعث می‌شود فرار از این دام برچسب‌خورده دشوارتر شود.

(شجاعی‌زند، ۱۳۹۶) علاوه بر اینها، رفاه خانواده نقش بسیار مهمی در جرایم مرتبط با مواد مخدر و پیشگیری از آن دارد. در این خانواده‌ها، تعهد و نظارت درست و فشار کمتری بر نوجوانان حاکم است و نوجوانان کمتر در دام این معضل گرفتار می‌شوند. در کشور افغانستان، به‌دلیل پایین بودن سطح رفاه خانواده‌ها، این مشکل بیشتر قابل ملاحظه است و بسیاری از نوجوانان به‌دلیل پایین بودن سطح رفاه خانواده، تن به کارهای سخت و طاقت‌فرسا می‌دهند. فشارهای سنگین ناشی از کار و نبودن کار بر این مشکل می‌افزاید و به همین دلیل، برخی از آنان یا معتاد یا مرتکب جرایم مرتبط با مواد مخدر می‌شوند (قمی کاهریزی و نقدی دورباطی، ۱۴۰۰، ص۵۱).

مطالعات علمی نشان می‌دهد که بیکاری یکی از عوامل مهم ارتکاب جرایم است؛ زیرا بیکاری منجر به افزایش استرس، درماندگی و ناامیدی می‌شود. نوجوانان برای مقابله با این احساسات منفی و کسب لذت کاذب، به جرایم مرتبط با مواد مخدر روی می‌آورند. بسیاری از نوجوانانی که شغلی ندارند، برای رسیدن به شرایط مطلوب زندگی به سمت کارهای خلاف و بزه‌کاری می‌روند. از سوی دیگر، بیکاری نوجوانان را از فرصت‌های ساختاریافته، شبکه‌های اجتماعی سالم و احساس هویت مثبتی که کار فراهم می‌کند، محروم می‌کند. این خلأ، فرد را در معرض تأثیرپذیری از گروه همسالان ناباب و هنجارهای اجتماعی ناسالم قرار می‌دهد. (عابدینی، ۱۳۹۷، ص۱۲۸)

بیکاری در افغانستان یکی از اساسی‌ترین و گسترده‌ترین مشکلات اجتماعی و اقتصادی جامعه است که این پدیده نه‌تنها معیشت مردم را تحت تأثیر قرار داده، بلکه زمینه‌ساز بسیاری از جرایم، ناامنی، مهاجرت، فقر و نارضایتی عده کثیری از مردم شده است. نبود امنیت و جنگ‌های طولانی‌مدت، نبود صنایع و کارخانه‌ها، فساد اداری، کمبود آموزش و مهارت‌های فنی و اقتصاد وابسته و ضعیف، باعث افزایش بیکاری در افغانستان شده است و نوجوانان برای رهایی از این فشار مرتکب جرایم مرتبط با مواد مخدر می‌شوند. (حسینی، ۱۴۰۰، ص ۲۳) فقرِ گسترده و نبود فرصت‌های شغلی مشروع در بسیاری از استان‌های افغانستان مانند هلمند، ننگرهار و فراه، نوجوانان را به‌طور مستقیم در معرض اقتصاد مواد مخدر قرار داده است. برای نمونه، نوجوانی که در یک خانواده پرجمعیت و فاقد منبع درآمد پایدار زندگی می‌کند، ناچار می‌شود به‌عنوان کارگر

فصلی در کشتزارهای کوکنار یا حمل‌کننده مواد خام فعالیت کند. در چنین شرایطی، مشارکت در فعالیت‌های مرتبط با مواد مخدر نه یک انتخاب مجرمانه، بلکه راهبردی برای تأمین حداقل نیازهای معیشتی خانواده تلقی می‌شود (رهنورد، ۱۳۹۸، ص ۲۹).

۳– ۳. عامل فرهنگی

علل فرهنگی گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر در افغانستان، موضوعی چندبعدی است که تحت تأثیر باورها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی قرار دارد و به‌طور عمیقی در ساختارهای اجتماعی و هنجارهای محلی ریشه دارد. نبود نظام‌های حمایتی و اجتماعی و برنامه‌های فرهنگی مؤثر، این گروه سنی را در برابر این چالش‌ها آسیب‌پذیرتر می‌کند. بنابراین، بررسی دقیق علل فرهنگی و تأثیرات آنها بر رفتار نوجوانان، برای تدوین راهکارهای مؤثر در مقابله با این معضل ضروری است.

در برخی جوامع محلی افغانستان، آگاهی کافی درباره پیامدهای جسمی، روانی و حقوقی مصرف مواد مخدر وجود ندارد. برای نمونه، در بعضی مناطق روستایی، استفاده از تریاک برای کاهش درد، رفع بی‌خوابی یا آرام کردن کودکان، رفتاری عادی تلقی می‌شود. نوجوانی که در چنین محیطی رشد می‌کند، مصرف مواد را نه یک رفتار انحرافی، بلکه بخشی از فرهنگ روزمره می‌بیند و بدون درک پیامدهای آن، به مصرف یا توزیع مواد گرایش پیدا می‌کند. (احمدی، ۱۴۰۰، ص ۲۳–۴۸) جهل و عدم آگاهی در این زمینه، به‌معنای ندانستن آثار زیان‌بار مواد مخدر نیست، بلکه بیشتر به‌معنای نداشتن درک درست از خطرات، فقدان مهارت‌های زندگی و ناتوانی در تحلیل عواقب رفتارهاست. در برخی موارد، عدم آگاهی از مجازات‌های قانونی و پیامدهای حقوقی آن برای نوجوانان، سبب ارتکاب آنها به جرایم مرتبط با مواد مخدر می‌شود (عامری و ملک‌محمدی، ۱۴۰۴، ص۴۷). بسیاری از نوجوانان فقط از روی کنجکاوی و برای تجربه‌ای جدید به سمت مواد مخدر می‌روند، درحالی‌که از عواقب مصرف آن آگاهی کامل ندارند. همچنین، نوجوانان ممکن است اطلاعات خود را از منابع غیرموثق، مانند دوستان و شبکه‌های اجتماعی، به دست آورند که در آنها خریدوفروش مواد مخدر یا استعمال آن، نماد پیشرفت نشان داده شده

باشد. از طرف دیگر، مطالعات نشان داده است که با وجود افـزایش آگـاهی نوجوانـان از خطـرات مصرف مواد مخدر و جرم بودن آن، مهارت مقابلـه بـا فشـار همسـالان و قـدرت نـه گفـتن در بسیاری از آنان وجود ندارد؛ این ناتوانی آنان را به‌شدت آسیب‌پذیر می‌کند و گاهی آنان را گرفتـار این جرایم و در معرض اعتیاد قرار می‌دهد (علی‌آبادی، ۱۳۹۵، ص ۱۶).

زمانی که نوجوانان به‌دلیل عدم آگاهی به دام مواد مخـدر گرفتـار مـی‌شـوند، بـه‌سـرعت در چرخه‌ای معیوب قرار می‌گیرند که آنان را به سمت ارتکاب جرم سوق می‌دهد؛ زیرا وابسـتگی بـه مواد مخدر، نیاز مالی دائمی ایجاد می‌کند و نوجوانی که منبع درآمدی ندارد، ممکـن اسـت بـرای تأمین مواد مورد نیاز خود به قاچاق، فروش، سرقت یـا توزیـع مـواد مخـدر روی آورد. افغانسـتان کشوری است که سطح آگاهی جامعه در آن پایین است و پیامدهای قانونی و آسیب‌های جسمانی ناشی از مصرف مواد مخدر به مردم گوشزد نمی‌شود. بدین لحاظ، اکثر نوجوانان از عواقـب سـوء آن آگاهی نداشته و به این مشکلات دچار می‌شوند.

۳– ۴. عامل مرتبط با سیاست‌گذاری

گرایش نوجوانان در افغانستان به جرایم مرتبط با مواد مخـدر را نمـی‌تـوان فقـط در چـارچوب ضـعف کنترل اجتماعی یا مشکلات فردی تحلیل کرد؛ زیرا در افغانستان، مواد مخدر فقط یک پدیده مجرمانـه نیست، بلکه به‌طور ساختاری با روابط قدرت محلی، شبکه‌های قومی، فرماندهان محلـی و اقتصـاد بقـا گره خورده است. در واقع، این پدیده بازتاب مستقیم ساختار خـاص سیاسـت‌گـذاری، شـیوه حکمرانـی، فرهنگ قدرت و الگوی اقتصاد سیاسی در افغانستان است؛ ساختاری که در آن، مـواد مخـدر نـه یـک انحراف استثنایی، بلکه بخشی از واقعیت عینی نظم اجتماعی و اقتصادی شده است. همچنـین، ضـعف دولت مرکزی و نفوذ قدرت‌های محلی در برخی مناطق باعث شده است قانون مبارزه بـا مـواد مخـدر به‌طور یکنواخت اجرا نشود. برای مثال، در مناطقی کـه کشـت و قاچـاق مـواد مخـدر تحـت حمایـت فرماندهان محلی یا شبکه‌های قدرت قرار دارد، نوجوانان مشاهده می‌کنند کـه ایـن فعالیـت‌هـا بـدون پیامد قانونی انجام می‌شود. این وضعیت، احساس بی‌اعتباری قانون را تقویـت کـرده و نوجوانـان را بـه مشارکت در این فعالیت‌ها ترغیب می‌کند. (عامری و ملک‌محمدی، ۱۴۰۴، ص۴۷)

یکی از اشکالات بنیادین سیاسی در افغانستان، نبود دولت نیرومند، باثبات و فراگیر در فرآیند سیاست‌گذاری مواد مخدر است. سیاست‌های رسمی مبارزه با مواد مخدر در اغلب دوره‌ها، نه براساس برنامه‌ریزی بلندمدت، بلکه متأثر از فشارهای خارجی، تغییر رژیم‌ها و ملاحظات امنیتی مقطعی تدوین شده است. در چنین شرایطی، سیاست‌گذاری از مشروعیت اجتماعی برخوردار نیست و در سطح محلی، به‌ویژه در مناطق روستایی و مرزی اجرا نمی‌شود. نوجوانان در این فضا، دولت را نه مرجع نظم، بلکه بازیگری ناپایدار و غیرقابل اتکا می‌دانند. نتیجه این وضعیت، کاهش هزینه ذهنی ارتکاب جرم و عادی‌شدن مشارکت نوجوانان در زنجیره‌های خرد مواد مخدر است. (حکیمی، ۱۴۰۱، ص ۶۴-۶۷) سیاست‌گذاری کیفری در افغانستان اغلب بر قوانین رسمی یا قرائت‌های سخت‌گیرانه فقهی استوار بوده است، درحالی‌که نظام‌های غیررسمی حل‌وفصل اختلافات، مانند جرگه، شورا و ریش‌سفیدان، همچنان نقش اصلی را در تنظیم روابط اجتماعی ایفا می‌کنند (احمدی، ۱۴۰۰، ۲۵-۵۶). این دوگانگی موجب می‌شود نوجوانان پیام متناقضی دریافت کنند؛ رفتاری که در نظام رسمی جرم تلقی می‌شود، در نظم محلی ممکن است قابل اغماض، قابل حل یا حتی پذیرفته‌شده باشد. این شکاف، اقتدار هنجاری قانون رسمی را تضعیف کرده و زمینه بی‌اعتنایی نوجوانان به سیاست‌های دولتی در زمینه مواد مخدر را فراهم می‌کند (حبیبی، ۱۳۹۷، ص ۲۰).

نوجوانان در این ساختار، اغلب نه از طریق اجبار رسمی، بلکه از مسیر وابستگی خانوادگی، پیوندهای قبیله‌ای و الزامات معیشتی وارد چرخه تولید، حمل یا توزیع مواد مخدر می‌شوند. این ورود در ذهن آنان جرم نیست بلکه نوعی مشارکت طبیعی در اقتصاد محلی تلقی می‌شود؛ اقتصادی که دولت نتوانسته است جایگزین مشروعی برای آن ارائه دهد. یکی از علل پنهان، اما بسیار مهم، نبود تعریف بومی و منسجم از توسعه در سیاست‌گذاری افغانستان است. برنامه‌های توسعه‌ای اغلب پروژه‌محور، کوتاه‌مدت و وابسته به کمک‌های خارجی بوده‌اند و نتوانسته‌اند ساختار پایدار اشتغال، آموزش و رفاه برای نوجوانان ایجاد کنند. در بسیاری از دوره‌ها، مبارزه با مواد مخدر در افغانستان تابع اولویت‌های امنیتی و سیاسی بوده است، نه یک سیاست اجتماعی مستقل. تمرکز بر کنترل مناطق خاص، گروه‌های خاص یا مقاطع خاص باعث شده است

سیاست‌ها ناپایدار، گزینشی و فاقد تداوم باشند. این سیاست‌زدگی، پیام روشنی برای نوجوانان دارد و آن اینکه اجرای قانون نه یک قاعده عمومی، بلکه امری وابسته به شرایط سیاسی است. چنین برداشتی، هنجارگریزی ساختاری را تقویت کرده و نوجوانان را به سمت مشارکت در فعالیت‌هایی سوق می‌دهد که غیرقانونی، اما رایج هستند (یزدانی و بدخشان، ۱۳۹۴، ص ۱۷). در نتیجه، سیاست‌های ضد مواد مخدر، بدون هم‌زمانی با سیاست‌های واقعی توسعه، در عمل، کارکرد بازدارنده ندارند. نوجوانان، در غیاب مسیرهای مشروع پیشرفت، اقتصاد مواد مخدر را تنها ساختار «کارآمد» موجود می‌بینند؛ این مسئله، گرایش به جرم را از سطح انحراف فردی به سطح انتخاب عقلانی در شرایط انسداد ساختاری ارتقا می‌دهد.

۴. نتیجه‌گیری

گرایش نوجوانان به جرایم مرتبط با مواد مخدر در افغانستان، نتیجه تعامل پیچیده‌ای از عوامل فردی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. برای مقابله با این مشکل، نیاز به رویکردهای جامع و چندجانبه وجود دارد. این پدیده ریشه در تعامل پیچیده‌ای از عوامل ساختاری، اجتماعی و فردی دارد. در سطح کلان، موقعیت جغرافیایی افغانستان به‌گونه‌ای است که این کشور به یکی از تولیدکنندگان عمده مواد مخدر تبدیل شده است. این عامل، ریسک درگیری نوجوانان در جرایم مرتبط با مواد مخدر را به‌طور ساختاری افزایش می‌دهد. هم‌زمان، شرایط دشوار اقتصادی، شامل فقر، نابرابری و بیکاری‌های مزمن، فشارهای محیطی قدرتمندی برای جست‌وجوی درآمد از راه‌های سریع و غیرقانونی، مانند قاچاق خرد، ایجاد می‌کند که در آن، مواد مخدر به کالایی اقتصادی با جذابیت دوگانه تبدیل می‌شود.

تأثیرات درازمدت جنگ و ناامنی در افغانستان نیز، با قرار دادن نوجوانان در معرض خشونت ساختاری و کاهش تاب‌آوری اجتماعی، آنان را به‌طور ویژه‌ای آسیب‌پذیر کرده است. در سطح میانی، تحلیل‌ها نشان می‌دهد که فروپاشی یا ضعف کارکردهای خانواده، از جمله کاهش نظارت والدین، شیوه‌های تربیتی ناکارآمد و سابقه اعتیاد در خانواده، مهم‌ترین عوامل پیش‌بینی‌کننده این گرایش است. فشار همسالان و فرایند هویت‌یابی در محله‌های پرخطر، به‌ویژه در غیاب

فرصت‌های مثبت برای اوقات فراغت، از طریق تسهیل اجتماعی‌شدن انحرافی، نقش کلیدی ایفا می‌کند.

در سطح فردی، مشکلات سلامت روان، از قبیل افسردگی و اضطراب، همراه با احساس محرومیت نسبی و فقدان چشم‌انداز آینده، نوجوانان را به سمت مصرف مواد، در مقام سازوکاری مقابله‌ای و ناسازگار، سوق می‌دهد. پایین بودن سطح تاب‌آوری فردی و مهارت‌های زندگی، مانند ناتوانی در مدیریت هیجان و حل مسئله، به‌طور مستقیم به این مسئله دامن می‌زند. همچنین، آگاهی ناقص یا تحریف‌شده نوجوانان از پیامدهای جرایم مرتبط با مواد مخدر، که اغلب از منابع غیررسمی، مانند همسالان و فضای مجازی، سرچشمه می‌گیرد، خطرات را افزایش داده و جرایم را عادی‌سازی می‌کند.

مطالعه حاضر نشان می‌دهد که رویکردهای تنبیهی ـ امنیتی محض در کنترل این جرایم، بدون پرداختن به ریشه‌های عمیق اجتماعی ـ اقتصادی، ناکافی و گاه دارای نتیجه معکوس است. در سطح کلان، این موضوع مستلزم تلفیق سیاست‌های مبارزه با مواد مخدر با سیاست‌های توسعه اقتصادی و اشتغال‌زایی، کاهش نابرابری‌ها و تقویت حکمرانی محلی است. در سطح میانی، تقویت نهاد خانواده از طریق حمایت‌های هدفمند و ایجاد فضاهای امن و جذاب جایگزین، تحت مدیریت جامعه محلی، حیاتی است. در سطح فردی، گنجاندن آموزش‌های مهارت‌های زندگی و تاب‌آوری در نظام آموزشی و ایجاد دسترسی به مشاوره محرمانه ضروری است. در سطح اجرایی نیز، ایجاد هماهنگی بین‌بخشی و طراحی نظام مداخله زودهنگام برای شناسایی نوجوانان در معرض خطر توصیه می‌شود. درنهایت، حل پایدار این معضل نیازمند اراده سیاسی، تخصیص منابع پایدار و مشارکت فعال جامعه محلی است تا از طریق رویکردی علمی، انسانی و کل‌نگر، چرخه بین‌نسلی فقر، محرومیت و جرایم مرتبط با مواد مخدر در میان نوجوانان این کشور شکسته شود.

منابع

۱. حاجی ده‌آبادی، محمدعلی (۱۴۰۳). *جامعه‌شناسی جنایی*. قم: مرکز نشر و ترجمه بین‌المللی المصطفی.

۲. حبیبی، ضامن علی (۱۳۹۷). سیاست جنایی افغانستان در قبال مواد مخدر در افغانستان. *فصلنامه کاتب*، ۵(۱۰)، ۶۷-۸۶.

۳. حکیمی، محمدکاظم (۱۴۰۱). *مطالعه تطبیقی سیاست کیفری افغانستان و ایران در جرایم مواد مخدر*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی اهل‌بیت (ع).

۴. زارع شاه‌آبادی، اکبر.، و فیروزی، سیدمحمد (۱۴۰۱). عوامل اجتماعی مؤثر بر گرایش به مواد مخدر در بین جوانان شهر کابل. *فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۹(۱)، ۱۰۹-۱۳۴.

۵. صفاتیان، سعید (۱۳۹۳). افغانستان، ناامنی و تغییر الگوی مصرف مواد مخدر. *نشریه طب اعتیاد*، -(۵)، ۸۱-۸۳.

۶. عابدینی، معصومه.، و عابدینی، داود (۱۳۹۷). بررسی تأثیرات خانواده نابسامان بر ارتکاب جرم فرزندان. *فصلنامه دانش انتظامی سمنان*، -(۲۹)، ۱۱۱-۱۳۲.

۷. عالمی، محمدباقر (۱۳۹۷). *تحلیل جامعه‌شناختی اعتیاد در افغانستان*. هرات: نشر پوهنتون.

۸. عامری، مهدی.، و ملک‌محمدی، وحید (۱۴۰۴). بررسی آسیب‌های اجتماعی اعتیاد. *نشریه روان‌شناسی و علوم رفتاری ایران*، -(۴۲)، ۳۵-۴۹.

۹. علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۹۵). *جامعه و فرهنگ افغانستان*. تهران: مؤسسه فرهنگی هنری و انتشاراتی بین‌المللی الهدی.

۱۰. قمی کاهریزی، احسان.، و نقدی دورباطی، مریم (۱۴۰۰). تک‌والدی و نقش آن در افزایش بزهکاری اطفال و نوجوانان در حقوق ایران و قوانین سال ۱۳۹۸. *فصلنامه مطالعات حقوق*، -(۲۳)، ۴۵-۶۸.

۱۱. محسنی، فرید (۱۳۹۳). دستاوردهای نظری و عملی جرم‌شناسی رشدمدار. *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی*، -(۶۶)، ۱۴۵-۱۶۸.

۱۲. محمدی، شهرام و همکاران (۱۳۹۷). نقش خانواده، مدرسه و رسانه در پیشگیری از وقوع جرم. *فصلنامه تدریس‌پژوهی*، ۶(۳)، ۲۳۸-۲۵۸.

۱۳. مدیاح، ضیا (۱۴۰۰). نقش عوامل سیاسی در گسترش اعتیاد و قاچاق مواد مخدر افغانستان. *فصلنامه مطالعات سیاسی کابل*، -(۴)، ۸۰-۱۰۵

۱۴. مظاهری، حسین (۱۳۹۵). *تربیت فرزند از نظر اسلام*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.

۱۵. ناصری، فهیمه (۱۳۹۹). نقش خانواده و فرهنگ در گسترش اعتیاد میان جوانان افغانستان. *فصلنامه جامعه‌شناسی افغانستان معاصر*، ۲(۳)، ۵۳-۷۸
۱۶. یحیی‌زاده، حسین (۱۳۸۸). عوامل خانوادگی بر گرایش افراد به سوءمصرف مواد مخدر. *نشریه پژوهش اجتماعی*، ۲(۵)، ۱۲۳-۱۴۲.